

علل و عوامل افول آمریکا؛ بر مبنای الگوی تعامل چندجانبه پویا (به‌همراه پیشنهاد رویکردهای رسانه‌ای)

هادی خسروشاهین^۱

چکیده

تشدید تنش‌های سیاسی در ایالات‌متحده در دهه ابتدایی قرن بیست‌ویکم و مواردی مانند ظهور ترامپ در سال ۲۰۱۶ و حمله مرگبار ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به کاپیتول هیل، موجب طرح این مسئله شده است که ریشه‌ها و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی خیابانی شدن سیاست و رادیکالیزه شدن گروه‌های نخبگی و توده‌ای در جامعه آمریکایی چیست؟ بر این اساس در این مقاله تلاش شده است با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که منابع اصلی و کانونی افول آمریکا چیست و چگونه می‌توان آنها را تبیین کرد؟ این پرسش از طریق چارچوب نظری الگوی تعامل چندجانبه پویا به بحث گذاشته شد تا مشخص شود در یک درهم‌کنش میان افول هنجارها و الگوهای رفتاری، زوال نهادهای سیاسی، پولی شدن سیاست، مؤلفه‌های اقتصادی و ستیزهای اجتماعی، فرآیند افول در آمریکا شکل گرفته است. درواقع این مؤلفه‌ها در این درهم‌کنش، یکدیگر را تقویت و تکمیل می‌کنند و از تعامل پویای میان آنها، افول آمریکا ظهور می‌یابد. در چنین بستری امکان بازتنظیم دستورکارها و کارکردهای نظام سیاسی به امری دشوار تبدیل می‌شود.

واژه‌های کلیدی: افول آمریکا، الگوی تعامل چندجانبه‌ی پویا، قطبی شدن، رویکردهای رسانه‌ای
برون‌مرزی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵

۱. کاندیدای دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

hadi.khosroshahin@ut.ac.ir



۱. مقدمه

ساموئل هانتینگتون^۱ در سال ۱۹۶۸ ایالات متحده آمریکا را یکی از مصادیق آشکار یک نظام سیاسی به‌خوبی تحول‌یافته و دارای یکپارچگی تلقی کرد و شدت و حدت این یکپارچگی آن چنان در نظر گرفته می‌شد که آمریکایی‌ها را به این باور می‌رساند که وحدت امر «خیر ممکن» است یا همه چیزهای خوب می‌تواند الزاماً با هم اتفاق بیفتد؛ چراکه ایالات متحده در سراسر تاریخ خود از فراوانی اقتصادی، کامیابی اجتماعی و استواری سیاسی دائمی برخوردار بوده است (Huntington, 1968: 5-20). بنابراین با مفروض گرفتن و بدیهی دانستن این واقعیت، مطالعه نظم سیاسی در جوامع دستخوش تغییرات در دستور کار قرار گرفت و در چنین بستری نیز بسیار طبیعی بود که زوال^۲ نیز در جوامع سنتی‌ای که در معرض امواج مدرنیزاسیون قرار گرفته‌اند، موضوعیت بیابد. اما با تشدید رقابت‌های سیاسی و دوقطبی شدن فزاینده در جامعه آمریکا، مؤلفه زوال در ارتباط با جوامع توسعه‌یافته و لیبرال‌دموکراسی‌هایی نظیر ایالات متحده نیز مدنظر قرار گرفت. آنچنان که دو پژوهشگر برجسته دانشگاه هاروارد یکی از آثار خودشان را با این جملات آغاز می‌کند: «آیا دموکراسی در خطر است؟ ما هیچ‌گاه تصور نمی‌کردیم روزی چنین پرسشی را مطرح کنیم. ما دو نفر ۱۵ سال است که در مورد ناکامی‌های دموکراسی در نقاط جغرافیایی و مقاطع زمانی مختلف مطلب نوشته‌ایم... برای ما چگونگی و چرایی مرگ دموکراسی‌ها نوعی دلمشغولی حرفه‌ای محسوب می‌شود، اما اکنون توجه ما به سمت کشور خودمان معطوف شده است» (Levitsky & Ziblatt, 2018: 7-8).

به همین دلیل به تدریج و از اواخر دهه ۱۹۹۰ شاهد طرح این پرسش کلیدی در میان اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان در ایالات متحده هستیم که آیا شاهد انحطاط و سقوط یکی از قدیمی‌ترین دموکراسی‌های جهان خواهیم بود؟ اما آنچه باعث چنین تغییر پارادایمیک در مطالعات در ارتباط با مسئله افول و زوال نظم سیاسی شده است، حادثی است که حداقل از دهه ۱۹۷۰ به این سو در ساختار سیاسی و اجتماعی آمریکا قابل رصد و ارزیابی است. یکی از این تحولات، ورود نسل جدیدی از سیاستمداران به عرصه سیاسی بود که دیگر موضوع قدرت و انتخابات را به‌مثابه یک رقابت بر سر برنامه‌ها و دستور کارهای سیاسی تلقی نمی‌کردند؛ بلکه نگاه آنها به این حوزه،

1. Samuel Huntington

2. Decay



سیاست به‌مثابه جنگ^۱ بود. از همین رو تقریباً از دهه ۱۹۷۰ به این سو شاهد افول رویکرد نرم به سیاست در آمریکا و استقرار تدریجی سیاست سخت هستیم. این مسئله منجر به تشدید رقابت‌ها و نزاع‌های سیاسی و سرانجام دوقطبی شدن دوچندان در آمریکا شد. اوج این قطبیت سیاسی در دوره باراک اوباما بود و در این مقطع زمانی ناشکیبایی سیاسی، افراط‌گرایی فزاینده و نزاع‌های حزبی به حد نهایت خود رسید. در چنین فضایی بسیار طبیعی می‌نمود که جامعه آمریکا از این زد و خورد‌های سیاسی خسته شود و به سمت غیرخودی‌های رادیکال سوق یابد و این اتفاق سرانجام در نوامبر ۲۰۱۶ رخ داد.

ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ در واقع ناشی از یک جنش توده‌ای علیه انعطاف‌ناپذیری فکری و قدرت نخبگان حاکم بود (Fukuyama, 2021). در واقع مردم به پا خاسته بودند تا ساختار سیاسی را از نخبگان فاسد و زد و بندهای سیاسی برهانند، اما امید آنها به اصلاحات واهی بود؛ چراکه راهکارهای رادیکال و افراطی پوپولیست‌های ستیزه‌جو رشد را خفه، بیماری را تشدید و وضعیت را به جای بهتر کردن، وخیم‌تر کرد (Ibid). به همین دلیل نیز توسل جستن به پوپولیسم جدید در عمل منجر به راه افتادن کمپین تقلب در انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ از سوی دونالد ترامپ و سرانجام حمله مرگبار در ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به کاپیتال هیل^۲ برای تغییر در نتایج انتخابات شد.

با این همه در میان اندیشمندان آمریکایی در ارتباط با منابع و عوامل این زوال سیاسی اختلاف‌نظرهایی دیده می‌شود و آثاری که در یک دهه اخیر منتشر شده‌اند اغلب از معضل تقلیل‌گرایی^۳ رنج می‌برند. به‌عبارت دیگر اغلب نظریه‌های ارائه‌شده در تلاش بودند که مسئله زوال را در قالب یک فرآیند تک‌متغیره بررسی و تبیین کنند. در این میان برخی با رویکرد نهادگرایی^۴ به این موضوع پرداختند و در مقابل، نویسندگان دیگر به موضوعات متفاوتی همچون افول هنجارهای دموکراتیک، پولی شدن سیاست و مؤلفه‌های اقتصادی و اجتماعی مورد توجه کردند. اما به‌نظر می‌رسد این رویکردهای تک‌متغیره ناتوان از تبیین کامل و جامع منابع افول و زوال در آمریکا باشد. بر این اساس این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای و با هدف تبیین زوال نظم سیاسی در آمریکا و شناخت علل و عواملی که منجر به تشدید این روند شده است، این پرسش اصلی را مطرح می‌کند که منابع اصلی و قانونی زوال در آمریکا چیست و چگونه می‌توان

1. Politics as Warfare

2. Capitol Hill

3. Reductionism

4. Institutionalism



آن را تبیین کرد؟ علاوه بر این، پرسش‌های فرعی نیز مطرح می‌شوند؛ از جمله اینکه چشم‌انداز زوال آمریکا چه خواهد بود؟ آیا دولت بایدن قادر است این زوال را مدیریت کند و پیامدهای آن در عرصه داخلی برای ایالات متحده چه خواهد بود؟

بر اساس روش توصیفی-تحلیلی تلاش شده است چپستی، چگونگی و چرایی پدیده زوال نظم سیاسی توضیح داده شود؛ به عبارت دیگر با در نظر گرفتن وضع موجود به توصیف و تحلیل نظام‌مند وضع موجود پرداخته می‌شود تا ویژگی‌ها و مؤلفه‌های موثر در زوال و ارتباط میان متغیرها مشخص و روشن شود. همچنین در موقعیت، وضعیت و نقش متغیرها کنترل و دستکاری انجام نشده است و صرفاً آنچه موجود بوده، مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است تا امر کشف قوانین در موضوع مورد مطالعه امکان‌پذیر شود. از همین رو مسئله روندها و نه گسست‌ها و همچنین تکرارها در کانون توجه بوده است.

برای پاسخ به پرسش اصلی تلاش می‌شود که از یک رویکرد چندمتغیره استفاده شود و منابع مختلف نهادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شناسایی و تبیین شوند. در این میان نمی‌توان بی‌توجه به ریشه‌های تاریخی افول، معضلات و مسائل امروزه جامعه آمریکا را مورد بررسی قرار داد. از همین رو تلاش می‌شود ریشه‌های این سستی و افول از بدو پیدایش ایالات متحده تا به امروز مدنظر قرار گیرد. از طرف دیگر با توجه به مشکلات جاری در سیاست و جامعه آمریکا همچون نبردهای دائمی حزبی، قطبی شدن اجتماعی و شکاف‌های دموگرافیک و جغرافیایی، نابرابری اقتصادی و انعطاف‌ناپذیری نهادی و فکری برای انجام اصلاحات سخت بتوان چشم‌انداز روشنی برای نظم سیاسی در ایالات متحده پیش‌بینی کرد و بایدن نیز برای پشت‌سر گذاشتن این مشکلات از مشروعیت، نفوذ و تأثیرگذاری لازم برخوردار نیست. این مقاله در تلاش است با در نظر گرفتن رهیافت الگوی تعامل چندجانبه پویا به شناسایی و تبیین منابع زوال در آمریکا بپردازد و پیامدهای آن را در آینده مورد ارزیابی قرار دهد و همین‌طور راهکارهایی را برای رسانه برون‌مرزی در راستای تبیین بهتر مسئله زوال برای افکار عمومی جهان ارائه دهد.

در این پژوهش مفهوم زوال (افول) سیاسی در معنای عقب‌ماندگی پروسه نوسازی نهادهای سیاسی از روند بسیج و مشارکت بازیگران سیاسی استفاده شده است. در این معنا شاهد شکل‌گیری یک جنبش توده‌ای علیه انعطاف‌ناپذیری فکری و قدرت نخبگان حاکم هستیم که در نتیجه نهادینه‌سازی، عرصه قدرت و سیاست را با اختلال‌هایی مواجه می‌کند و حتی به هرج‌ومرج و بی‌نظمی منجر می‌شود. نهادهای حکومتی در چنین بستری به تسخیر منافع خصوصی نخبگان در



می‌آیند و اکثریت جامعه نمی‌تواند بر این نهادها براساس بنیان‌ها و اصول دموکراتیک نظارت کند. از پیامدهای فوری زوال نظم سیاسی در این معنا و چارچوب تشدید رقابت‌ها و نزاع‌های سیاسی و سرانجام دوقطبی شدن ساخت قدرت و ساخت اجتماعی است. ناشکیبایی سیاسی، افراط‌گرایی فزاینده و نزاع‌های حزبی از دیگر مصادیق زوال نظم سیاسی است.

۲. پیشینه پژوهش

فرانسیس فوکویاما^۱ در کتاب «نظم سیاسی و زوال سیاسی؛ از انقلاب صنعتی تا جهانی شدن دموکراسی»^۲ (۲۰۱۴) صرفاً از منظر نهادی به مسئله افول در آمریکا پرداخته است. وی معتقد است که نهادهای سیاسی ظهور کرده، کامل می‌شوند و در نهایت رو به زوال می‌روند. به همین دلیل آمریکا پس از مرحله ظهور و تکامل اکنون در سراشیبی زوال قرار گرفته است. به اعتقاد فوکویاما نهادهای حکومتی در این دوره به تسخیر منافع خصوصی نخبگان درآمده‌اند و اکثریت جامعه نمی‌تواند بر این نهادها براساس بنیان‌ها و اصول دموکراتیک نظارت کند.

استیون لویتسکی^۳ و دانیل زیبلات^۴ در کتاب «چگونه دموکراسی‌ها می‌میرند»^۵ (۲۰۱۸) از منظر هنجارهای دموکراتیک نشان می‌دهند که چگونه افول دو هنجار مدارای متقابل و خویش‌ن‌داری به‌عنوان حفاظ‌های دموکراسی منجر به سست شدن سیاست و حکومت در ایالات‌متحده شده‌اند. آنها عوامل تضعیف‌کننده هنجارهای دموکراتیک را دو دستگی افراطی و حزبی در این کشور می‌دانند.

ایزابیل ساهیل^۶ در کتاب «آمریکایی‌های فراموش‌شده؛ یک دستورکار اقتصادی برای ملت تقسیم‌شده»^۷ (۲۰۱۸) برای رفع شکاف اقتصادی به‌عنوان عامل پیش‌برنده زوال در آمریکا دستورکار مهمی در این زمینه ارائه می‌دهد. این دستورکار بر اهمیت جایگاه شغل متمرکز است و خواستار سرمایه‌گذاری بیشتری در زمینه مهارت‌آموزی، چگونگی ایجاد شغل‌های جدید و افزایش دستمزد

1. Francis Fukuyama

2. Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy

3. Steven Levitsky

4. Daniel Ziblatt

5. How Democracy's die

6. Isabel Sawhill

7. The Forgotten Americans: An Economic Agenda for a Divided Nation



و مزایا می‌شود. او در بخش دیگری از این کتاب از ضرورت ارائه انگیزش‌های مالیاتی به بخش خصوصی جهت آموزش و تقسیم سود با کارگران سخن می‌گوید.

- یاشچا مونک^۱ در کتاب «مردم علیه دموکراسی؛ چرا آزادی ما در خطر است و چگونه می‌توان آن را نجات داد؟»^۲ (۲۰۱۸) علت افول دموکراسی آمریکایی را مسئله حقوق بدون دموکراسی که بر اثر پولی شدن سیاست ایجاد شده است، می‌داند. در این رهیافت مردم طبق قانون از حقوقی برخوردارند، ولی پولی شدن سیاست مانع از انعکاس آن به عرصه ساختار قدرت می‌شود. از همین رو بی‌اعتمادی بزرگ مردم به سیاستمداران باعث رشد نفوذ و تأثیرگذاری احزاب یا سیاستمداران پوپولیست می‌شود و این مسئله خود به زوال در آمریکا شتاب بیشتری می‌بخشد.

- پاتریشیا اینگراهام^۳ و دیوید روزن بلوم^۴ در مقاله «بنیان‌های سیاسی خدمات فدرال آمریکا: بازسازی یک پایه زوال‌یافته»^۵ (۱۹۹۰) از منظر بوروکراتیک و مسائل اداری به مسئله افول در آمریکا پرداخته‌اند. این دو معتقدند که خدمات کشوری فدرال از دهه ۱۹۷۰ به این سو در مسیر فروپاشی قرار گرفته است و این موجب بدتر شدن کیفیت و ظرفیت حکومت در آمریکا طی دهه‌های گذشته شده است و از این حیث آمریکا نوعی بازگشت به عصر نامطلوب در قرن نوزدهم را تجربه می‌کند.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که بررسی مسئله افول در آمریکا تاکنون صرفاً به صورت تک‌متغیره انجام شده است و تبیین این موضوع در چارچوب یک رهیافت کلان و چندمتغیره به همراه ارائه پیشنهادها و راهبردهای رسانه‌ای نوآوری این مقاله محسوب می‌شود.

1. Yascha Mounk

2. The People vs Democracy; Why our Freedom are in Danger and How to Save It

3. Patricia Ingraham

4. David Rosen Bloom

5. Political Foundations of the America Federal Service: Rebuilding a Crumbling Base

۳. ادبیات و مبانی نظری

مسئله افول و زوال از جمله موضوعات مهم در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است. اگرچه این موضوع در آثار اندیشمندانی چون اسپنگلر اسوالد^۱، آرنولد توین‌بی^۲، پاول کندی^۳ و جارد دایموند^۴ قابل ردیابی و رصد است؛ ولی همه این اندیشمندان مسئله افول را در ابعاد تمدنی و فرآیندهای عمومی در کلیه جوامع مطرح کرده‌اند به عبارت دیگر درصدد بودند با بررسی برخی نمونه‌ها به یک قاعده عام تمدنی، سیستمی و گسترده دست یابند. اما شاید برای نخستین بار این ساموئل هانتینگتون بود که به مسئله افول و زوال از منظر جامعه‌شناسی سیاسی پرداخت. در این رویکرد تلاش شده است، با تمرکز بر عملکرد و کارکردهای نهادهای خاص این موضوع مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد، اما با این حال هانتینگتون در کتاب «نظم سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»^۵ (۱۹۶۷) تمرکز عمده خود را بر جوامعی گذاشت که به دلیل زوال نهادهای سنتی در معرض تغییرات منبعث از مدرنیزاسیون قرار گرفته‌اند. در این رویکرد به‌طور طبیعی جامعه‌ای همانند ایالات متحده مبرا از مسئله افول دیده می‌شود.

با این حال تعریف هانتینگتون از نهاد به‌مثابه الگوهای رفتاری پایدار، ارزشمند و تکرارشونده (Huntington, 1968: 1- 12)، بعدها در ادبیات مرتبط به زوال در حوزه نهادی در آمریکا به‌عنوان پایه‌ای نظری در نظر گرفته شد؛ از جمله فوکویاما در دو کتاب «ریشه‌های نظم سیاسی از دوران پیشانسانی تا انقلاب فرانسه»^۶ (۲۰۱۱) و «نظم سیاسی و افول سیاسی» و همچنین در مقاله «آمریکا در افول: منابع کج‌کارکردی سیاسی»^۷ (۲۰۱۴)، «افول یا حیات دوباره آمریکا: معنای انتخابات ۲۰۱۶»^۸ (۲۰۱۶) و «تا مغز استخوان فاسد شده؟»^۹ (۲۰۲۱) در مجله فارن افرز از همین چارچوب نظری برای بررسی و تبیین مسئله افول در ایالات متحده استفاده کرد.

1. Swald Spengler
2. Arnold Toynbee
3. Paul Kennedy
4. Jared Diamond
5. Political Order In Changing Societies
6. The Origins of Political Order: From Pre Human Times to the French Revolution
7. America In Decay: The Sources of Political Dysfunction
8. American Political Decay or Renewal: The Meaning of the 2016 Election
9. Rotten to the Core





با این حال نظریات دیگر هانتینگتون در این حوزه مورد استفاده قرار گرفت؛ چراکه وی بر این اعتقاد بود که نهادها در مقام الگوهای رفتاری تکرارشونده می‌توانند انعطاف‌ناپذیر شده و قدرت تطبیق خود را با شرایطی که در ابتدا باعث ظهور آنها شده بود، از دست بدهند (Ibid: 14). اگرچه هانتینگتون از این نظریه خود برای جوامع دستخوش دگرگونی استفاده می‌کرد، اما همین دیدگاه بعدها به پایه‌ای برای تعیین فرآیندهای مبتنی بر زوال در آمریکا و سایر لیبرال دموکراسی‌ها در جهان غرب انجامید. «محافظة کاری نهادها باعث می‌شود انجام اصلاحات در آنها اغلب با مشکلات زیادی همراه باشد. این نوع افول یا منجر به افزایش تدریجی و آرام فساد می‌شود یا کارآمدی حکومت را تضعیف می‌کند و یا به واکنش پوپولیستی خشن نسبت به دخل و تصرف‌هایی که به نخبگان نسبت داده می‌شود، منجر خواهد شد» (Fukuyama, 2014: 52).

اما در مقابل این رویکرد نهادگرایی به مسئله افول، برخی اندیشمندان علوم سیاسی بر این باورند که نهادها امری پیشینی محسوب نمی‌شوند، بلکه به مثابه امر پسینی ماحصل ثبات فوق‌العاده زیاد رفتار هنجاری هستند. در واقع این هنجارها هستند که به اجتماعات امکان می‌دهند که سطحی از همکاری اجتماعی را تجربه کنند و همین مسئله به مرور زمان به ایجاد نهادها منجر می‌شود. بنابراین بهتر است به جای بررسی امر پسینی به امر پیشینی افول پرداخته شود. تحت چنین ملاحظه‌ای است که استیون لویتسکی و دانیل زیبلات این نظر را بیان می‌کنند که نهادها فی‌نفسه ارزش ذاتی ندارند؛ بلکه آن چیزی که ارزشمندی یا کارایی آنها را مشخص می‌کند، هنجارهای دموکراتیک^۱ هستند و در صورت فقدان هنجارهای قوی نظام نظارت و توازن قوا قادر نخواهند بود به عنوان محافظان دموکراسی عمل کنند؛ چراکه در چنین شرایطی نهادها به سلاح سیاسی تبدیل می‌شوند و توسط کسانی که کنترل آنها را بر عهده دارند، به شدت علیه کسانی که در اداره این نهادها نقش ندارند، مورد استفاده قرار می‌گیرند (Levitsky & Ziblatt, 2018: 16). این دو پژوهشگر دانشگاه هاروارد دو مؤلفه مدارای متقابل^۲ و خویشن‌داری^۳ را به عنوان دو مؤلفه کانونی و محوری در میان هنجارهای دموکراتیک مورد شناسایی قرار می‌دهند. اما با سست شدن این دو مؤلفه در عمل روندهای مبتنی بر زوال آغاز می‌شود؛ چراکه این هنجارها به مثابه حفاظ‌های دموکراسی عمل می‌کنند که در صورت فقدان آنها هر آن ممکن است که قدرت از طریق

1. Democratic Norms

2. Mutual Toleration

3. Forbearance

سازوکارهای دموکراتیک توسط خودکامگان منتخب^۱ قبضه شود و در مرحله‌ی بعدی با تسلط آنها بر نهادهای برآمده از این هنجارها، اصل و ماهیت دموکراسی به‌مثابه یک الگوی ایده‌آل از نظم سیاسی نابود شود.

اما یاشچا مونک در کتاب «مردم علیه دموکراسی» نگاه نهادی یا هنجاری به مسئله افول را ناکافی می‌داند. او به جای این دو متغیر بر حقوق بدون دموکراسی^۲ و پولی شدن سیاست^۳ تأکید می‌کند. درواقع این دو مؤلفه در تعامل با یکدیگر موجبات قیام مردم علیه دموکراسی (هنجارها و نهادهای برآمده یا پیش‌برنده آنها) را موجب می‌شود؛ چراکه در این شرایط مردم احساس می‌کنند تأثیرگذاری خود در نهادهای سیاسی را از دست داده‌اند و نخبگان و سیاستمداران در مورد مشکلات و منافع آنها بی‌تفاوت هستند. بنابراین مونک در سطحی دیگر مسئله زوال را مورد بررسی می‌کند. در این میان، پژوهشگران حوزه مدیریت دولتی مسئله زوال را از منظر بوروکراسی^۴ و دولتی اداری مورد توجه قرار می‌دهند. از این منظر کیفیت خدمات‌دهی حکومت فدرال در آمریکا طی چند دهه گذشته به‌طور مداوم در حال افت و کاهش بوده است. در این چارچوب روش تبیین زوال از طریق اندازه‌گیری کیفیت یا قدرتمندی دولت و ارزیابی ظرفیت یک حکومت در اتخاذ سیاست‌ها و اجرای آنها میسر می‌شود.

جو میگ‌دال^۵ ظرفیت یک حکومت برای اتخاذ سیاست‌ها و اجرای آنها را قابلیت یک دولت برای نفوذ در جامعه می‌داند. در این چارچوب ظرفیت دولت را عواملی چون اندازه بوروکراسی، منابع در اختیار، سطح آموزش و تخصص کارگزاران حکومت تعریف می‌کند (Migdal, 1988: 4). هرگونه خدشه به این متغیرها می‌تواند اسباب و شرایط لازم را برای زوال نظم سیاسی فراهم کند. تحقیقات اینگراهام و دیوید روزن بلوم در این زمینه نیز قابل‌توجه است. پژوهش این دو نشان می‌دهد که خدمات کشوری فدرال طی سالیان اخیر در مسیر فروپاشی^۶ قرار گرفته است. اما در گام آخر باید به نظریاتی توجه کرد که مؤلفه اقتصادی را در کانون بررسی‌های خود قرار می‌دهند. در این چارچوب مؤلفه‌هایی نظیر بیکاری به‌خصوص بیکاری یقه‌آبی‌ها (کارگران یدی) بر اثر موج

-
1. Elected Autocrat
 2. Law Without Democracy
 3. Monetization of Politics
 4. Bureaucracy
 5. Joe Migdal
 6. Decomposing



اتوماسیون در صنایع، شکاف اقتصادی و نابرابری‌ها در این زمینه و همچنین ناعدالتی در دستمزدها و مزایا مورد توجه قرار می‌گیرد.

ایزابیل ساهیل در کتاب «آمریکایی‌های فراموش شده» دقیقاً بر این مؤلفه‌ها تأکید می‌کند، ضمن اینکه در پژوهشی در اندیشکده بروکینگز^۱ با عنوان «کانتی‌های رأی‌دهنده به بایدن ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا را تشکیل می‌دهند» (Muro, 2020)، بر این مسئله گواهی داده می‌شود که جامعه آمریکا از بُعد اقتصادی کاملاً به یک کشور دو پاره تقسیم شده است و همین عامل به‌مثابه موتور محرک ستیزهای اجتماعی در هنگامه رقابت‌های انتخاباتی عمل می‌کند. با این همه به‌دلیل تقلیل‌گرایی‌های موجود در نظریات مطرح‌شده در مورد زوال آمریکا در این پژوهش تلاش می‌شود از چارچوب نظری «تعامل چندجانبه پویا»^۲ استفاده شود. در این چارچوب نظری ضمن دوری جستن از تقلیل‌گرایی‌های موجود امکان یک تبیین جامع و کامل از مسئله زوال در آمریکا به‌وجود می‌آید. ضمن اینکه به تعامل و کنش و واکنش مؤلفه‌های دخیل در این موضوع نیز نظری افکنده می‌شود.

۴. تاریخ افول در آمریکا

اگر رفتارها یا هنجارهای تکرارشونده را به‌مثابه سنگ بنای نهادها در نظر بگیریم، تاریخ آمریکا در بدو پیدایشش عملکرد قابل‌قبولی را از خود در این زمینه به نمایش نمی‌گذارد. در مناظره میان دو بنیانگذار ایالات‌متحده یعنی توماس جفرسون^۳ و الکساندر همیلتون^۴، این جفرسون و نظریه‌اش در مورد اولویت قرار دادن دموکراسی بر دولت بود که به پیروزی رسید، ولی همین مناظره در روزهای ابتدایی شکل‌گیری این کشور نشان‌دهنده سست بودن اجماع نخبگی بر سر هنجارهای دموکراتیک و رفتارهای تکرارشونده بود. همین عدم اجماع بعدها در تاریخ معاصر آمریکا محل ستیزها و جدال‌های عمیق‌تر میان نخبگان سیاسی را فراهم کرد. در این مجادله جفرسون تابع نظرات جان لاک^۵ در کتاب «رساله دوم در باب حکومت»^۶ بود. این نظرات منادی دو اصل مهم عدم‌پرداخت

-
1. Brookings Institution
 2. Dynamic Multilateral Interaction
 3. Thomas Jefferson
 4. Alexander Hamilton
 5. John Locke
 6. Second Treatise on Government



مالیات در صورت فقدان نمایندگی و رضایت حکومت‌شوندگان یعنی حکومت محدود بود. در مقابل، همیلتون از استقرار یک حکومت متمرکز و مقتدر حمایت می‌کرد. در واقع او از ایده تقویت حکومت به‌جای مهار آن پشتیبانی به‌عمل می‌آورد (Wilson, 1887: 280). همیلتون تنها فرد در میان پدران بنیانگذار آمریکا محسوب می‌شد که به سیاست دولت قوی و کارآمد علاقه نشان داد و در مقالات فدرالیست ۷۷-۷۰ خواستار قدرتمند کردن قوه مجریه شد. او در مقام اولین وزیر خزانه‌داری یک بوروکراسی بزرگ به‌وجود آورد. اما در پایان این مناظره، این نظرات جفرسون بود که در بیانیه استقلال^۱ گنجانده شد. او به بوروکراسی و حکومت بزرگ بی‌اعتماد بود (Riper, 1958: 24). پس به تبع آن، قانون اساسی، حاکمیت را نه به دولت که به صورت برابر به «ما مردم»^۲ واگذار کرد. از همین رو در آمریکا به جای اینکه قدرت نامحدود حکومت از طریق بوروکراسی و دولت اداری مقید شود، از طریق دموکراسی و پاسخگویی دموکراتیک^۳ محدود شد. از همین رو در ایالات‌متحده تا اواخر قرن نوزدهم هیچگاه دولت کارآمد و موثر^۴ یا آنچنان که آلمان‌ها دولت قانونی یا رشت‌اشنتات^۵ می‌خوانند، تشکیل نشد (Fukuyama 2014: 38). همین مسئله در سراسر قرن نوزدهم منجر به ظهور دو پدیده ویژه‌پروری جدید^۶ و حامی‌پروری^۷ شد. در واقع به‌دلیل حکومت ضعیف و بوروکراسی نحیف آن در عمل حکومت به خدمت منافع شخصی درآمد؛ به‌عبارت دیگر به‌نوعی «نظم مبتنی بر دسترسی محدود»^۸ شکل گرفت که طی آن ائتلافی از نخبگان رانت‌خوار از قدرت سیاسی خود برای جلوگیری از رقابت آزاد در نظام اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کردند (North & Others, 2009: 65). البته فوکویاما به شرایطی که نخبگان دولت را قبضه کرده‌اند که به کاهش مشروعیت دولت و همین‌طور اصول پاسخگویی آن در قبال اکثریت منجر می‌شود،

-
1. Declaration of Independence
 2. We, the People
 3. Democratic accountability
 4. Competent state
 5. Rechtsstaat

^۱ - Neopatrimonialism: ماکس وبر در ادبیات جامعه‌شناسی خود پاتریمونیالیسم را برای نظام‌های پدرسالاری به کار می‌برد؛ نظام‌های سیاسی که اختصاص به دوران پیشامدرن دارند، اما با توجه به کاربرد این واژه در عصر مدرن، رحمان قهرمان‌پور در ترجمه کتاب نظم و زوال سیاسی ترجیح داده است این واژه را به ویژه‌پروری ترجمه کند که در این مقاله نیز عیناً از همین اصطلاح استفاده شده است.

7. Clientism
8. Climated access Order



عنوان «ویژه‌پرور شدن مجدد»^۱ می‌دهد (Fukoyama, 2014: 51). این متغیر به وضوح در سال ۱۸۲۸ باعث انقلاب جکسونی و پیدایش اولین پوپولیست در تاریخ آمریکا به نام اندرو جکسون^۲ شد. وقتی جکسون به قدرت رسید، ویژه‌پروری و حامی‌پروری را وارد ابعاد جدید خود کرد. او براساس «دکترین ساده بودن کار»^۳ همه انسان‌های دارای هوش معمولی را شایسته ورود به ساختار بوروکراتیک دانست. جکسون مرتباً متصدی پست‌ها و سمت‌ها را تغییر می‌داد و این رفتار او باعث شد فرصت‌های بیشماری برای ورود وفاداران حزبی به موقعیت‌های اداری فراهم آید. بعدها این پست‌های بوروکراتیک ابزار بسیج وفاداران سیاسی در هنگامه مبارزه انتخاباتی قرار گرفت. درواقع جکسون نظام ویژه‌پرور و نخبه‌گرا را به یک نظام حامی‌پرور توده‌ای^۴ تبدیل کرد (Crenson, 1975: 55). این نوع نظام بعدها «دولت دادگاه‌ها و احزاب»^۵ خوانده شد. درواقع احزاب و دادگاه‌ها با کنترل شدید عملکرد حکومت در عمل جانشین دولت شدند (Skowronek, 1982: 24-25). این نظام در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ از نظر حامی‌پروری به‌مراتب پیچیده‌تر از گذشته شد؛ چراکه به‌دلیل پیچیدگی روزافزون اجتماعی به‌جای روابط چهره به چهره، یک ساختار سازماندهی‌شده و سلسله‌مراتبی در سطح ملی ایجاد شد که احزاب با استفاده از آن پُست‌ها را میان خود تقسیم می‌کردند (Henretta, 2006: 40). این چنین بود که به‌دلیل میزان سازماندهی و تشکیل شبکه حامی‌پرور در قرن نوزدهم از اصطلاح ماشین سیاسی^۶ استفاده شد (Fukoyama, 2014: 263). از این حیث آمریکا در دهه ۱۸۸۰ شباهت زیادی به کشورهای در حال توسعه در زمان خود پیدا کرد. با وجود نهادهای دموکراتیک و انتخابات رقابتی، آرای مردم در ازای توزیع مقامات دولتی خریداری می‌شد و به همین دلیل کیفیت حکومت عموماً پایین بود (Ibid: 273).

اما با ظهور وودرو ویلسون^۷ ایالات‌متحده دوباره به فضای مجادلات میان جفرسون و همیلتون بازگشت. او در مقاله‌ای در سال ۱۸۸۷ به این نکته اشاره کرد که علم اداره دولت در اروپا رشد کرد، ولی در آمریکا چنین علمی وجود ندارد، جایی که «بر رفتارهای اداری آن بی‌طرفی علمی حاکم

-
1. Repatrimonialization
 2. Andrew Jackson
 3. Doctrine of the simplicity of Work
 4. Mass Clientalistic system
 5. State of Courts & Parties
 6. Political Machine
 7. Woodrow Wilson

نیست. فضای مسموم فرمانداری‌ها، اسرار عیان‌شده از ضعف اداره دولتی، سرگستگی، جیره‌خواری و فساد که همیشه بوده و اخیراً در ادارات واشنگتن هم کشف شده، همگی مانع از آن می‌شوند که بپذیریم در ایالات‌متحده فهم روشنی از اداره خوب و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن وجود دارد» (Wilson, 1887: 198-199).

او در بخش دیگری از این مقاله تأکید کرد: «نژاد انگلیسی هنر مهار قوه مجریه را به قیمت نادیده گرفتن دائمی هنر تکمیل روش‌های اجرایی یاد گرفته و با موفقیت به اجرا گذاشته است. نژاد انگلیسی بیشتر از آنکه در صدد تقویت حکومت باشد، به دنبال مهار آن بوده و به جای روان‌سازی و منظم کردن و کارآمد نمودن حکومت در صدد است آن را به عدالت و اعتدال مزین کند» (Ibid: 206). با این رهنمودها بود که آمریکا در حد فاصل دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ به تدریج نظام حامی‌پرور را به یک بوروکراسی حرفه‌ای تبدیل کرد. این روند با آغاز ریاست‌جمهوری روزولت نیز تکمیل شد. اما از اواخر دهه ۱۹۶۰ ایالات‌متحده بار دیگر به عصر «ماشین سیاسی» بازگشت. علت عمده آن نیز سر باز کردن دوباره منازعات درباره امور پیشینی یا همان الگوهای رفتاری و هنجاری تکرارشونده اما سست بود. در واقع دو مؤلفه نهاد و هنجار در یک درهم‌کنش مداوم، جامعه آمریکا را با افت و خیزهای شدید سیاسی مواجه می‌کردند. در دهه ۱۹۷۰ دو دستگی افراطی میان احزاب آمریکایی عامل افول هنجارهای دموکراتیک را فراهم کرد و نظام نظارت و موازنه نیز در عمل موجبات ضعیف شدن دوباره نهاد دولت در آمریکا را فراهم کرد. به عبارت دیگر آمریکا بار دیگر به «دولت دادگاه‌ها و احزاب» بازگشت. با افول الگوهای رفتاری تکرارشونده، نسل جدیدی از سیاستمداران به رهبری نیوت گینگریج^۱ پا به عرصه گذاشتند که تصویری خشن از سیاست را ارائه می‌کردند و عرصه رقابت‌های انتخاباتی را به‌مثابه میدان جنگ می‌دیدند. به کمک وی، حزب جمهوری‌خواه راهبرد «سیاست به منزله جنگ» را در پیش گرفت.

بارنی فرانک^۲، از اعضای دموکرات مجلس نمایندگان در این باره می‌گوید: «گینگریج صحنه سیاست آمریکا را متحول کرد. پیش‌تر، مردم فرض را بر این می‌گذاشتند که رقبایشان حُسن نیت دارند، ولی وی کاری کرد که مردم کسانی را که مخالفشان بودند، عناصر نامطلوب و غیراخلاقی فرض کنند» (Levitsky & Ziblatt, 2018: 215). این روند در دهه ۹۰ نیز ادامه پیدا کرد، اما پس از ریاست‌جمهوری اوباما و ورود ترامپ به کاخ سفید با شدت و حدت خیره‌کننده‌ای به مسیر

1. Newt Gingrich

2. Barney Frank



خود ادامه داد. این رقابت‌های حزبی باعث شد که سطح رضایت عمومی از نهادهای فدرال به طرز خیره‌کننده‌ای افت کند. به طور مثال؛ سطح اعتماد به کنگره آمریکا در این سال‌ها به ندرت بالاتر از ۱۰ درصد بوده است (Fukuyama, 2014: 865). بنابراین در یک الگوی تعامل چندجانبه پویا میان نهادها و الگوهای رفتاری شاهد رشد روزافزون زوال آمریکا در یک بستر تاریخی بوده‌ایم.

۵. تحلیل زوال آمریکا بر اساس الگوی تعامل چندجانبه پویا

در این بخش نشان داده می‌شود که چگونه افول هنجارها و الگوهای رفتاری به زوال نهادها منجر می‌شود و سپس مؤلفه‌های پولی شدن سیاست و اقتصاد به این روند شتاب می‌بخشند و سرانجام ستیزهای اجتماعی افول آمریکایی را تکمیل می‌کند.

۵-۱. افول هنجارها و الگوهای رفتاری

همان‌طور که پیش از این اشاره شد با توجه به تعریفی که هانتینگتون از نهاد ارائه می‌دهد، نمی‌توان برای نهادها ارزش ذاتی قائل شد؛ چراکه حیات و ممت آنها به امر بنیادین و پیشینی الگوهای پایدار رفتاری و هنجارهای تکرارشونده بستگی کامل دارد. از زمان پایان هژمونی دموکرات‌ها بر کنگره در دهه ۱۹۸۰ دو حزب اصلی آمریکا به تناوب، ریاست‌جمهوری و کنگره را در اختیار گرفته‌اند. این مسئله باعث تشدید رقابت حزبی و کاهش احترام و نزاکت سیاسی متقابل میان آنها شده است. در واقع در این بستر عامل تضعیف‌کننده الگوهای تکرارشونده و هنجاری را باید در دوقطبی شدن افراطی جستجو کرد. این قطبیت باعث شده که اختلافات از حوزه خط مشی و سیاست‌گذاری فراتر رود و به نوعی شاهد نزاع بر سر موجودیت در حوزه‌های نژاد و فرهنگ باشیم. در واقع این قطبیت است که موجبات زوال نهادی را از طریق فروپاشی هنجارهای دموکراتیک فراهم می‌کند. در این میان با افول رواداری سیاسی و خویشن‌داری به‌عنوان دو مؤلفه کانونی در فرهنگ سیاسی آمریکا، امروزه شاهد آن هستیم که بنیان حفاظ‌های دموکراسی آمریکا در حال سست شدن است. در واقع سنت‌هایی که زیربنای نهادهای دموکراتیک را تشکیل می‌دادند در حال فروپاشی‌اند و این مسئله شکاف نگران‌کننده‌ای میان عملکرد سیستم و انتظارات دیرینه در این حوزه ایجاد کرده است و این روند فرسایشی هنجارها چندین دهه قبل از به قدرت رسیدن ترامپ در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ آغاز شده بود (Leviskt & Zibblatt, 2018: 18,195- 196). اما وقتی

این قطبی شدن با نظام سیاسی مبتنی بر نظارت و موازنه تلافی می‌کند، نتیجه بسیار ویرانگرتر خواهد بود (galston, 2010).

۵-۲. زوال نهادهای سیاسی

آمریکا از دل یک انقلاب علیه تمرکز قدرت زاده شد؛ بنابراین آزادی در نسبت با دولت‌ستیزی و بی‌اعتمادی شدید به حکومت فهمیده شد: «آمریکا، عُرف را از سنت انگلیسی تئودور به ارث برد و بعد از انقلاب شکوهمند هم اساس حکومت‌های پاسخگو این اصل بود که بدون نمایندگی نباید مالیات داد؛ اما در همان حال دولت قوی را که از همان ابتدا و از زمان فتح انگلیس توسط نورمن‌ها شکل گرفت و در آغاز قرن هجدهم به یک حاکمیت یکپارچه تبدیل شد، اخذ نکرد. نبرد برای کسب استقلال از بریتانیا، دولت‌ستیزی آمریکایی را تقویت کرد و باعث شد قانون اساسی مجموعه‌ای از محدودیت‌ها در قالب نظارت و موازنه‌های متعدد بر حکومت اعمال کند» (Lipset, 1996: 113-116).

همین مسئله باعث شد بی‌اعتمادی به حکومت در آمریکا در قیاس با دیگر ممالک توسعه یافته افزون‌تر شود و موانع نهادی بسیار جدی در برابر اصلاح حکومت به وجود آید. در چنین چارچوبی کیفیت خدماتی که حکومت آمریکا ارائه می‌دهد، معمولاً پایین‌تر از خدمات ارائه شده در سایر کشورهای توسعه یافته است و استقرار دموکراسی پیش از تبدیل شدن دولت به یک نهاد مستقل و باثبات و مستحکم باعث شد در آمریکا حامی‌پروری به شکل گسترده‌ای رواج بیابد. با این رویداد، احزاب سیاسی بوروکراسی را به منبع تأمین منافع حامیان سیاسی خود تبدیل کرده‌اند؛ امری که پیامدهای فاجعه‌باری برای ظرفیت و قدرت دولت داشت. اساس حکومت کارآمد، شایسته‌سالاری است حال آنکه دموکراسی بر مشارکت توده‌ای متمرکز است. این دو اصل می‌توانند در کنار هم تعریف شوند، ولی همیشه میان این دو تنش دیده می‌شود. همین مسئله بارها و بارها در ایالات متحده در عرصه عمل و اجرا ظهور و بروز یافته است (Fukuyama, 2014: 370).

مطابق اعلام کمیسیون خدمات دولتی در سال ۲۰۰۳ اغلب آنهایی که وارد نظام اداری می‌شدند، خود را گرفتار پیچ و خم قواعد و مقرراتی می‌دیدند که مانع پیشرفت شخصی آنها شده، خلاقیتشان را نابود کرده و در عین حال شاهد آن بودند که بهترین‌ها کمتر از استحقاق و بدترین‌ها



بیشتر از استحقاقشان دریافت می‌کنند.^۱ تحقیقات دیگر نیز نشان می‌دهد نسل جوانی که می‌خواهد به مصالح عمومی خدمت کند بیشتر مایل به کار در بخش غیرانتفاعی است تا دولت. وقتی در یکی از همایش‌ها از شرکت‌کنندگان پرسیده شد که سازمان آنها تا چه حد در منضبط کردن عملکردهای بد موفق بوده است، تنها ۹ درصد جواب «خیلی خوب» دادند و جواب ۶۷ درصد «نه خیلی خوب» یا «اصلا خوب نیست» بود (Light, 2008: 115).

اما با وجود این وضعیت وخیم نهادی، نهادهای آمریکا قادر به تطبیق خودبا شرایط جدید و انجام اصلاحات لازم نیستند؛ چراکه در صورت وقوع اصلاحات نهادی موفق، قواعد سیستم تغییر می‌کند و غیرخودی‌ها به خودی‌ها تبدیل می‌شوند. این در حالی است که نهادهای مدرن در برابر گرفتار شدن در دست خودی‌ها آسیب‌پذیرند و در غیاب انگیزه‌های نهادی قوی، گروه‌هایی که در قدرت حضور دارند از این موقعیت به نفع خود و حامیانشان استفاده می‌کنند (Fukuyama, 2014: 885). در این میان قضایی شدن امور اداری و افزایش تأثیرگذاری و نفوذ گروه‌های ذی‌نفع^۲ نیز زوال نهادی را تشدید می‌کند چراکه منجر به بحران نمایندگی^۳ می‌شود. در شرایطی که نهادهای آمریکایی با تصلب فکری و نفوذ گروه‌های نخبه مواجهند، سیستم «توکراسی»^۴ به معنای تعدد بازیگران وتوکننده در تصمیم‌گیری‌ها منجر به وضعیت قفل‌شدگی در مجموعه‌های نهادی شده است (Ibid: 888).

۳-۵. پولی شدن سیاست

برآوردهای یاشچا مونک نشان می‌دهد درحالی‌که هزینه پیروزی برای هر کرسی نمایندگان در سال ۱۹۸۶ حدود ۶۰۰ هزار دلار بود، این رقم در سال ۲۰۱۲ به حدود ۱٫۶ میلیون دلار افزایش پیدا کرد. در عین حال هزینه‌های پیروزی در سنا نیز از ۷ میلیون دلار در سال ۱۹۸۶ به ۱۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۲ رسید. در همین سال کل هزینه انتخابات به حدود ۶٫۳ میلیارد دلار افزایش یافت (Mounk, 2018: 92-93). در همین حال آمار و ارقام نشان می‌دهد که در ۱۵ سال ابتدایی قرن بیست‌ویکم هزینه لابی از ۱٫۶ میلیارد دلار به ۳٫۲ میلیارد دلار رسیده است. همچنین

1. Revitalizing the Federal Government for the 21st, P1

2. Interest Groups

3. Crisis in Representativeness

4. Vetocracy

تعداد شرکت‌های ثبت‌شده لابیگر در سال ۱۹۷۱ بالغ‌بر ۱۷۵ مؤسسه بود، اما ۱۰ سال بعد به ۲۵۰۰ عدد رسید و در سال ۲۰۱۳ نیز بیش از ۱۲ هزار لابی‌کننده ثبت‌شده رسمی وجود داشت که سالانه بیشتر از ۳٫۲ میلیارد دلار هزینه می‌کنند (Hacker & Pierson, 2011: 118). همین مسئله منجر به این شد که پیامدهای سیاسی به ندرت همخوان و مطابق با ترجیحات مردم باشد. درحالی‌که سطح مشارکت و آگاهی سیاسی بسیار پایین است، تصمیم‌های واقعی را گروه‌های بسیار کوچکی از صاحبان منافع اتخاذ می‌کنند (Schattschneider, 1975: 130).

همین مؤلفه‌ها است که باعث شکل‌گیری حقوق بدون دموکراسی می‌شود و صدای مطالبات مردم اغلب به گوش نخبگان سیاسی یا همان خودی‌های متعلق به جریان اصلی نمی‌رسد. این شرایط موجب ظهور پوپولیست‌های ستیزه‌جو می‌شود؛ آنچنان که آمریکا در نوامبر ۲۰۱۶ با آن مواجه شد. در واقع مردم در شرایطی که نخبگان سیاسی تنها به فکر پرکردن جیب‌های خود هستند تا تحقق مطالبات آنها، ترجیح می‌دهند علیه دموکراسی و نهادهای دموکراتیک اقدام کنند و شرایط را برای ورود یک غیرخودی برای انجام اصلاحات رادیکال حتی از نوع غیردموکراتیک آن مهیا سازند. به‌همین دلیل شاهد رشد احزاب توده‌ای در سراسر دنیای غرب هستیم؛ درحالی‌که این احزاب در سال ۲۰۰۰ تنها سهم ۹٫۶ درصدی از آرای مردم را در اختیار داشتند، این رقم در سال ۲۰۰۸ به ۱۷٫۲ درصد و در سال‌های بعد به ۲۴٫۴ درصد افزایش یافت (Mounk, 2018: 61 & 62). اما ترامپ به‌تنهایی این رقم را در سال ۲۰۲۰ به حدود ۴۸ درصد افزایش داد.

۴-۵. مؤلفه‌های اقتصادی

آمریکا اکنون در شرایط زوال نهادهای سیاسی و افول هنجارهای دموکراتیک قرار دارد؛ پس به‌طور طبیعی ناکارآمدی و ظرفیت و کیفیت پایین دولت در ارائه خدمات و عدم اجماع در سطح نخبگی تأثیرات بلافصل خود را در عرصه اقتصادی نیز به نمایش می‌گذارد. براساس گزارشی که در وبسایت شخصی برنی سندرز به تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۲۱ منتشر شده است، در آمریکای امروز درحالی‌که ۶۵۰ میلیارد، یک تریلیون دلار به ثروت خود افزوده‌اند، ۱۴۰ میلیون نفر کم‌درآمد زندگی می‌کنند، ۹۲ میلیون نفر نیز قادر به پرداخت هزینه‌های درمانی خود نیستند، ۵۰ میلیون نفر دیگر در تأمین غذای موردنیاز خود ناتوانند و ۴ میلیون نفر نیز با خطر از دست دادن سرپناه مواجهند. در چنین شرایطی یکی از دلایل تقسیم آمریکا براساس دو مؤلفه دموگرافیک و جغرافیایی به همین سطح نابرابری شدید اقتصادی بازمی‌گردد.





جاناتان رودن، اندیشمند علوم سیاسی در پژوهشی پیامد این مسئله را به خوبی در آمریکای متفرق نشان می‌دهد. این کشور در این چارچوب به شهرها و حومه‌های آبی و مناطق روستایی و نیمه‌روستایی قرمز تقسیم شده است (Fukuyama, 2021). همین‌طور پژوهش اندیشکده بروکینگز این شکاف اقتصادی و تأثیرگذاری آن بر الگوهای رأی‌دهی در انتخابات را به نمایش می‌گذارد؛ در حالی که در سال ۲۰۱۶ میلادی، ۲۵۸۴ کانتی که به ترامپ رأی داده بودند، سهم ۳۶ درصدی از تولید ناخالص داخلی آمریکا داشتند، ۴۷۲ کانتی بزرگ حامی کلینتون تقریباً از دو سوم جی‌دی‌پی بهره‌مند بودند. این تقریباً مشابه الگوی رأی‌دهی در سال ۲۰۲۰ است؛ یعنی ۵۰۹ کانتی که در سید آرای بایدن قرار گرفت، ۷۱ درصد تولید ناخالص داخلی و ۵۴۷ کانتی پشتیبان ترامپ سهم ۲۸ درصدی از جی‌دی‌پی را در اختیار داشتند (Muro, 2020). بنابراین بسیاری از افرادی که به ترامپ در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ رأی دادند ساکن مناطقی بودند که از نظر اقتصادی رو به زوال هستند. آنها کار می‌خواهند و نه سابقه سیاسی. آنها بر این باورند که دولت، فاسد یا حداکثر یک شوخی است. در واقع این الگوی رأی‌دهی در مناطق روستایی و شهرهای کوچکی اتفاق افتاده است که از صنعتی شدن آسیب دیده‌اند. در عین حال بیکاری، توقف رشد دستمزدها و تأثیرات فوری آن بر ساختار اجتماعی نیز مزید بر علت شده‌اند که دویارگی از حوزه‌های سیاسی به حوزه‌های اجتماعی سرایت پیدا کرد (Sawhill, 2018).

۵-۵. ستیزهای اجتماعی

اما برون‌ریز افول هنجارها و زوال نهادها به اقتصاد محدود نمی‌شود و حوزه‌های وسیعی از مسائل اجتماعی را در بر می‌گیرد. با توجه به اینکه به‌مرور دو حزب سیاسی آمریکا تمایزات در حوزه ختم‌شده‌ها را نمایندگی نمی‌کنند و حوزه‌های هویتی را تحت پوشش قرار می‌دهند، این مسئله باعث شده است که پایگاه رأی این دو حزب نیز بر مبنای اولویت‌های ژئادی، باورهای مذهبی، محل سکونت و حتی شیوه زندگی به شدت با یکدیگر اختلاف نظر بیابند. در سال ۱۹۶۰، دانشمندان علوم سیاسی از مردم آمریکا پرسیدند که اگر فرزندشان با کسی که خود را طرفدار حزب رقیب معرفی می‌کند، ازدواج کند، چه حسی به آنها دست خواهد داد؟ ۴ درصد دموکرات‌ها و ۵ درصد جمهوری‌خواهان پاسخ دادند که «دلخور» می‌شوند. در سال ۲۰۱۰ میلادی، ۳۳ درصد دموکرات‌ها و ۴۹ درصد جمهوری‌خواهان معتقد بودند ازدواج فرزندشان با شخص طرفدار حزب رقیب، آنها را «تا حدودی یا خیلی زیاد ناراحت» خواهد کرد. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که دموکرات یا



جمهوری خواه دیگر صرفاً نشانه‌ای از شمایل حزبی افراد نیست؛ بلکه به بخشی از هویت آنها تبدیل شده است.

در نظرسنجی دیگری که در سال ۲۰۱۶ از سوی مؤسسه نظرسنجی پیو^۱ انجام شد، ۴۹ درصد جمهوری خواهان و ۵۵ درصد دموکرات‌ها از حزب رقیب «هراس» داشتند. این ارقام در میان کسانی که در عرصه سیاسی فعال بودند، حتی بیشتر هم بود. ۷۰ درصد دموکرات‌ها و ۶۲ درصد جمهوری خواهان می‌گفتند از حزب رقیب می‌هراسند (Levitsky & Ziblatt, 2018: 240-241). در چنین چارچوبی حزب دموکرات تبدیل به حزب اقلیت‌های قومی شده است و حزب جمهوری خواه تقریباً به‌طور کامل سفیدپوست و به حزب مسیحی‌های انجیلی تبدیل شده است. در همین حال حزب دموکرات به‌طور فزاینده‌ای به سمت سکولار شدن در حال حرکت است. تعداد دموکرات‌های سفیدپوستی که به‌طور مرتب به کلیسا می‌رفتند از حدود ۵۰ درصد در دهه ۱۹۶۰ به کمتر از ۳۰ درصد در دهه اول قرن ۲۱ کاهش پیدا کرده‌اند (Ibid: 244 & 245). در واقع گروه‌های اجتماعی امروز در حال تجربه کردن یک نبرد متفاوت با گذشته‌اند. حق به رسمیت شناختن و به کسب جایگاهی برابر و همسان با مردمان دیگر رسیدن و همچنین به رسمیت شناخته شدن جایگاه برتر یک فرد در مقابل دیگران. در واقع لیبرال دموکراسی‌های مدرن با حقوق فردی، حاکمیت قانون و حق رأی همگانی فقط توانسته‌اند حداقلی از احترام برابر و یکسانی را که وعده داده بودند، تأمین کنند، اما این تضمین‌کننده این مسئله نیست که در عمل برای همه مردم و به‌خصوص اعضای گروه‌های حاشیه‌نشین شده احترام یکسانی به‌دست آمده باشد و بر این اساس مسئله هویت در کانون نزاع‌های سیاسی و حزبی آمریکا قرار می‌گیرد (Fukuyama, 2018: 11).

۶. چشم‌انداز افول آمریکا و نقش بایدن

واقعیت این است که آمریکا امروز به‌شدت تقسیم شده است و نتایج انتخابات ۲۰۲۰، کمپین تقلب در انتخابات، حمله ۶ ژانویه ۲۰۲۱ و سرانجام محاکمه و تبرئه ترامپ در سنا بر شدت خصومت میان نیروهای سیاسی و اجتماعی افزوده است. درست است که بایدن در نوامبر سال گذشته توانست در انتخابات به پیروزی برسد، اما همه منابع به‌وجود آورنده‌ی زوال سر جای خود قرار دارد. در شرایط امروز حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد کسانی که به ترامپ رأی داده‌اند، روایت وی در مورد تقلب در



انتخابات را پذیرفته‌اند. امتناع وی از پذیرش شکست نیز، مشروعیت پیروزی بایدن را حداقل برای نیمی از جمعیت آمریکا تضعیف می‌کند. تا زمانی که سیاستمداران و نخبگان سیاسی به این پرسش نپردازند که چرا ایالات متحده این چنین تقسیم شده است، آمریکا را همچنان زوال تهدید می‌کند و این، تأثیر فوری بر افول قدرت نرم این کشور در صحنه بین‌المللی نیز خواهد گذاشت. در این شرایط به شدت قطبی‌شده، فضا به راحتی می‌تواند به ناگهان از کنترل خارج شود (Sawhill, 2021). همان‌طور که یک نمونه آن در ۶ ژانویه ۲۰۲۱ رخ داد. این تقسیم‌بندی‌های فزاینده میان احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی دیگر در این دسته‌بندی قرار نمی‌گیرد که دولت چه باید انجام بدهد؛ بلکه بیشتر معطوف به معنای آمریکایی بودن است. این یک نوع بحران هویت محسوب می‌شود و می‌تواند در آینده‌ی نزدیک هم بدتر شود (Ibid). بنابراین کار بایدن برای ترمیم آمریکا تقسیم‌شده و پایان دادن به فرآیند زوال بسیار دشوار است؛ چراکه نیاز به اقدامات همزمان در حوزه بازسازی هنجارهای سیاسی، اصلاحات بروکراتیک و بازبینی ساختاری در مؤلفه‌های اقتصادی و اجتماعی دارد؛ امری که به دلیل انعطاف‌ناپذیری فکری و نهادی و حضور بازیگران قدرتمند سیاسی که از اصلاح نهادها جلوگیری می‌کنند، تقریباً غیرممکن است و این وضعیت احتمالاً بدون یک شوک بزرگ سیاسی تحقق‌پذیر نخواهد بود (Fukuyama, 2021).

اما آنچه خروج از بن‌بست کنونی برای واشنگتن را دشوارتر می‌کند، بروز دو پدیده تقریباً نوظهور است؛ یکی فناوری‌های جدید ارتباطی که باعث از میان رفتن ژرف‌نگری و رایزنی‌های دموکراتیک شده است و دیگری اختلافات آشتی‌ناپذیر سیاسی و اجتماعی است که بر محور هویت در حال حرکت رو به جلو است (Ibid).

۷. نتیجه‌گیری

دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی تا دهه ۱۹۹۰ مسئله افول را در چارچوب جوامع دستخوش دگرگونی مورد بررسی قرار می‌دادند. ثبات و استمرار نظم سیاسی در لیبرال دموکراسی‌ها به‌عنوان امری مفروض، قطعی و مسلم در نظر گرفته می‌شد. اما با تشدید رقابت‌های سیاسی و قطبی شدن فضای سیاسی جامعه آمریکا مفروضه قبلی به سطح فرضیه تنزل یافت و علل و عوامل افول در ایالات متحده به تدریج مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این مباحث پس از آغاز ریاست‌جمهوری اوباما و همچنین ظهور پوپولیسم در نوامبر ۲۰۱۶ با شدت بیشتری مورد پیگیری قرار گرفت. با این



حال اکثریت نظریات مطروحه در این زمینه با تقلیل‌گرایی مواجهند؛ چراکه در تحلیل‌ها تنها یک متغیر مورد توجه قرار گرفته است.

اما در این مقاله تلاش شد با رهیافت تعامل چندجانبه پویا متغیرهای گوناگون در ظهور و بروز زوال مورد شناسایی و تبیین قرار گیرد. بر این اساس افول هنجارهای دموکراتیک و الگوهای رفتاری تکرارشونده به‌مثابه یک امر پیشینی و سپس زوال نهادها در مقام یک امر پسینی، پولی شدن سیاست در آمریکا، شکاف و گسل‌های اقتصادی و همچنین ستیزهای اجتماعی به‌عنوان علل و عوامل پیش‌برنده زوال در ایالات‌متحده مورد بحث قرار گرفت. این عوامل در چارچوب رویکرد تعامل چندجانبه پویا با یکدیگر در وضعیت درهم‌کنش قرار می‌گیرند و بدین‌گونه یکدیگر را تقویت و تکمیل می‌کنند. از همین رو بی‌توجهی به یکی از این متغیرها موجب می‌شود منابع زوال در یک چارچوب بسیط و کلان در نظر گرفته نشود و یا منابع با پیامدها و نتایج در هم آمیخته شوند و امکان تفکیک و تمایز میان این دو به‌وجود نیاید.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که افول هنجارها و الگوهای رفتاری، زوال نهادی، پولی شدن سیاست و مؤلفه‌های اقتصادی و ستیز اجتماعی را می‌توان به‌عنوان علل و عوامل اصلی در افول آمریکا مورد شناسایی قرار داد. در چنین بستری امکان بازتنظیم دستورکارها و کارکردهای نظام سیاسی به امری دشوار تبدیل می‌شود.

در بخش پیامدها مشخص شد که به‌دلیل ترکیب انعطاف‌ناپذیری فکری و حضور بازیگران قدرتمند در ساختار قدرت و مخالف اصلاح نهادی در عمل بایدن کار چندانی در این مسیر نمی‌تواند انجام دهد؛ به‌عبارت دیگر آمریکایی‌ها پس از ترامپ رئیس‌جمهور دارند، ولی کشور جدید ندارند؛ چراکه منابع زوال کماکان در جای خود باقی مانده است. به نظر نمی‌رسد بدون یک شوک بزرگ به ساختار سیاسی تصمیم‌گیری در آمریکا همچون حادثه ۶ ژانویه البته با دامنه و دربرگیری گسترده‌تر، گشایشی در این حوزه به وقوع بپیوندد.

۸. پیشنهادهای رسانه‌ای

– از نگاه اروین پانوفسکی^۱ آثار گذشته هیچگاه کهنه نمی‌شوند و باید در این چارچوب به جریان زاینده زمان باور داشت. اما لازمه این کار این است که از طریق تصویر، آشفستگی و تنوع رویدادهای



گذشته را به یک نظم رسانه‌ای تبدیل کرد. از همین رو با توجه به ریشه‌دار بودن مجادلات کنونی در آمریکا پیشنهاد می‌شود فیلم‌های مستندی در مورد مناظره‌های مهم میان بنیانگذاران ایالات متحده یعنی توماس جفرسون و الکساندر همیلتون؛ استفان داگلاس^۱ و آبراهام لینکلن^۲ و همین‌طور مناظره‌های انتخاباتی در سال‌های ۱۸۲۴ و ۱۸۲۸ میان آندرو جکسون با جان کوئینسی آدامز^۳ تهیه و پخش شود.

- مناظره میان جکسون و آدامز به‌نوعی بازگوکننده نزاع‌های کنونی در ساختار قدرت در آمریکا است. در واقع آدامز سنت بریتانیایی در ساختار سیاسی آمریکا را نمایندگی می‌کرد که به نوعی در چارچوب گفتمان جفرسونی تعریف می‌شد. این دسته از سیاستمداران آمریکا از اعضای اصلی نخبگان شمال شرق محسوب می‌شوند، به‌طور معمول به چند زبان صحبت می‌کنند و از بهترین دانشگاه‌های ایالات متحده فارغ‌التحصیل شده‌اند. در مقابل، جکسون نماینده سنت اسکاتلندی-ایرلندی‌ها در آمریکای شمالی است. این گروه از مناطقی به آمریکا مهاجرت کردند که جزو عقب‌مانده‌ترین و فقیرترین مناطق بریتانیا محسوب می‌شد. همین خاستگاه باعث می‌شد که این دسته از نخبگان آمریکایی به‌لحاظ فرهنگ سیاسی تفاوت محسوسی با نخبگان انگلیسی‌تبار پیدا کنند. این دسته از سیاستمداران آمریکایی اکثراً از مناطق مرزی (خط مقدم تنسی) برخاسته بودند، تحصیلات کم و بیش معمولی داشتند و اهل جنگ و جدل بودند. در واقع پوپولیسم جدید آمریکا نیز ریشه در این سنت جکسونی دارد. از همین رو پخش مستندهایی در این حوزه و سازگار کردن آن با شرایط کنونی به‌طور مثال بایدن به جای آدامز و ترامپ به جای جکسون می‌تواند جذابیت این آثار را بیشتر کند. حتی افرادی مانند فوکویاما تضاد میان آدامز-جکسون را با تقابل جان کری فارغ‌التحصیل دانشگاه ییل و سارا پیلین ضدنخبه‌گرا مقایسه می‌کنند. عنوان این مستند می‌تواند «خط مقدم تنسی» باشد.

- پوپولیست‌ها از تاریخ به‌ویژه تاریخ دور استفاده می‌کنند تا به گذشته ماهیت اسطوره‌ای بدهند؛ بنابراین نوع خوانش پوپولیست‌ها از تصاویر تاریخی نیز می‌تواند حائز اهمیت باشد. به‌نظر می‌رسد پخش گفتگوها یا مستندهایی در مورد چهره‌های راست افراطی همچون استیو بنن^۴ به‌خصوص

-
1. Stephen Dauglas
 2. Abraham Linkoln
 3. John Quincy Adams
 4. Steve Benen



گفتگوهای سیاسی وی با لاری کینگ در سی‌ان‌ان در دهه ۱۹۹۰ حائز اهمیت است. او در این گفتگوها از تمایلات سفیدبرترپندارانه خود رونمایی می‌کند.

- تجربه وودرو ویلسون و انقلاب همیلتونی وی در آمریکا و تغییر از یک دولت نامؤثر به یک دولت مؤثر و کارآمد به سبک اروپایی و وبری می‌تواند از برش‌های جالب تاریخ تحولات ایالات‌متحده باشد. به‌نظر می‌رسد ترتیب دادن یک میزگرد با حضور چند جامعه‌شناس سیاسی برای بررسی این دوره می‌تواند برای مخاطبان خارجی و حتی داخلی جالب توجه باشد.

با توجه به افول و فروپاشی هنجارهای دموکراتیک و زوال نهادها در ایالات‌متحده، ظهور گروه‌های افراطی نظیر کیو آن‌ا، اتم وافن^۲، جنبش بوگالو^۳ و نگهبانان ولوریند^۴ آمریکا احتمالاً طی ماه‌ها و سال‌های آینده با پدیده تروریسم داخلی مواجه خواهد شد. بنابراین پیشنهاد می‌شود سلسله مستندهایی در معرفی هر یک از این جریان‌ها شبیه‌نظامی، راست افراطی و سفیدبرترپندار پخش شود.

- از طریق تحلیل محتوای رسانه‌های رقیب در آمریکا می‌توان علل اصلی افول و خطوط تمایزات فرهنگی و هویتی را استخراج کرد. در اینجا بهتر است به‌جای تکیه صرف بر غول‌های رسانه‌ای آمریکا نظیر سی‌ان‌ان و فاکس‌نیوز از رسانه‌های کمترشناخته‌شده که در سطوح میانی تعریف می‌شوند همانند سایت «The Federalist» بهره جست. پیشنهاد می‌شود مفاد استخراج‌شده از این تحلیل محتوای رسانه‌ای، به زبان تصویر ترجمه شود و در اختیار مخاطبان برون‌مرزی قرار گیرد.

- تهیه فیلم‌های مستند و گزارش‌های میدانی درباره دیدگاه نخبگان آمریکایی درباره افول این کشور و چشم‌انداز آن.

-
1. QAnon
 2. Atomwaffen
 3. Boogaloo movement
 4. Wolverind watchmen



منابع و مأخذ

- Schattschneider, Elmer E Adamamy David (1975), “**The Semisovereign people**”, Boston: Boston cengage
- Crenson, Matthew a (1975), “**The Federal Machine: Beginning of Bureaucracy in Jacksonian America**”, Baltimore: Johns Hopkins University Press
- Fukuyama, Francis (2014), “America in Decay: The sources of Political Dysfunction”, **Foreign Affairs**, vol. 93, No.5 September/October PP 5/26
- Fukuyama, Francis (2016), “American Political Decay Renewal? The meaning of the 2016 Election. **Foreign Affairs**, vol. 95, No.4 July/August
- Fukuyama, Francis (2021), “Rotten to the Core?” Available at: <http://www.foreingnaffairs.com/articles/united-states/2021-01-18/rotten-core>
- Fukuyama, Francis (2018), “**Identity: The Demand for Dignity and the Politics of resentment**”, New York: Farrar, Straus & Giroux
- Fukuyama, Francis (2014), “**Political Order & Political Decay: From the Industrial Revolutions to the Globalization of Democracy**”, New York: Farrar, Straus & Giroux
- Fukuyama, Francis (2011), “**The Origins of Political Order: From Pre humankinds to the French Revolutions**”, New York: Farrar, Straus & Grioux
- Galston, William A (2010), “Can a Polarized American Party System B “healthy” Washington DC: **Brookings Institution**
- Hacker, Jacob s, Pearson and Paul (2011), “**Win-take-our politics**”, New York: Simon and Schuster
- Huntington, samuel P, (1968), “**Political Order in Changing Societies**”, New Haven: Yale University
- Henretta, James A, (2006), “**America History To 1877**”, Vol.1, New York: Bedford
- Ingraham, Patricia w, Resn Bloom David (1990), “Political Foundation of the America Federal Service: Rebuilding a Crumbling Base, **Public Administration Review** 50”
- Levitsky, Steven, Ziblatt, Daniel (2018), “**How Democracy Die**”, New York: Crown
- Light, Paul (2008), “**A Government Executed: The Decline of the Federal Service and How to Reserve it**”, Cambridge, MA: Harvard University Press
- Lipset, Seymour Martin (1996), “**American Exceptionalism: A double-edged Sword**”, New York: Norton
- Migdal, Joe (1988), “**Strong Societies and Weak States: State Society Relations and State Capabilities in the Third World**”, Princeton: Princeton University Press
- Mounk, Yascha (2018), “**The People vs Democracy: Why Our Freedom Is in Danger and How to Save It?**”, Cambridge: Harvard University Press
- Muro Mark and others (2020), Biden Voting-Counties Equal seventy percent America’s Economy Available at: <http://www.brookings.edu/blog/avenue-the->

avenue/2020/11/09/Biden-voting-counties-equal-70-percent-america's-economy-what-does-this-mean-for-the-nations-political-economic-devided/amp/

North, Douglass c Wallis, John & Barry r. Weingast (2009), "**Violence and Social Orders: A conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History**", New York: Cambridge University Press

Riper, Paul P. van (1958), "**History of the United State: Civil Service**", Evanston, IL: row-peterson

Sawhill, Izabel (2021), "How Biden Can Rebuild a Divided and Distrustful Nation (American must get to know one another again)", Available at: <http://www.foregnaffairs.com.artivle/how-biden-can-rebuild-devided-and-Distrustful-Nation>

Sawhill, Izabel (2018), "**The Forgotten Americans: An Economic Agenda for a Divided Nation**", New haven: Yale University Press.

Skowronek, Stephen (1982), "**Building New America State: The expansion of National Administrative Capacities**", New York: Cambridge University Press.

Wilson, Woodrow (1887), "The Study of Administration", **Political Quarterly** to, No.2, 197-222.

